

سازمان‌های بین‌المللی و الگوهای همکاری اقتصادی

سیاسی شمال - جنوب

ضیاءالدین صبوری^{۱*}

امیر مسعود شهرام نیا^۲

رئوف رحیمی^۳

چکیده

در جهان امروز هیچ کشوری بدون اتکا به تولیدات و خدمات سایر کشورها، نمی‌تواند کلیه نیازهای خود را برآورده سازد. حتی اگر بتواند هم، به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه نیست. براین اساس، گسترش تعاملات دولت‌ها در عرصه بین‌المللی منجر به گسترش نهادهای بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای - در حوزه‌های مختلف- به منظور مذاکره و قانون‌گذاری شده است. سوال اصلی مقاله حاضر، در باره چیستی و ماهیت نقش نهادهای بین‌المللی در همکاری اقتصادی- سیاسی شمال- جنوب است. این مقاله بر اساس روش تحلیل فرضیه رقیب، سه فرضیه رقیب برای پاسخ به سوال اصلی طرح کرده است که عبارتند از: ۱- سازمان‌های بین‌المللی مالی و تجاری از طریق ایجاد همکاری و رفع تعارض میان کشورها، دغدغه‌های توسعه جنوب و تداوم روند توسعه شمال را پاسخ می‌دهند. ۲- سازمان‌های بین‌المللی مالی و تجاری بر اساس دیدگاه خرد مزیت نسبی در اقتصاد بازار آزاد ایجاد شده و منافع شمال را برآورده می‌سازند. ۳- سازمان‌های بین‌المللی مالی و تجاری نیروی کمکی برای توسعه جنوب تلقی می‌شوند و بهره‌گیری مطلوب از آن بستگی به تنوع صادرات بر اساس مزیت نسبی و توان رقابت‌پذیری بین‌المللی دارد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نرخ ناسازگاری مربوط به فرضیه اول بیشتر از فرضیه‌های رقیب است. این مسئله بیا نگر آن است که در شرایط فعلی سازمان‌های بین‌المللی مالی و تجاری، منافع شمال- جنوب را به صورت متوازن برآورده نمی‌سازند.

واژه‌های کلیدی: توسعه، نهادهای بین‌المللی، شمال- جنوب، همکاری، تجارت، رشد اقتصادی.

۱. دانش آموخته روابط بین‌الملل

۲. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۳. دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان

* نویسنده مسؤل، ایمیل: Ziasabouri@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۶

فصلنامه سیاست جهانی، دوره دوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۲، صص ۲۱۴-۱۸۳



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره دوم، شماره سوم،
پاییز ۱۳۹۲

مقدمه

تقسیم جهان به شمال - جنوب مانع پیشرفت نسلی از سیاست‌ها و هنجارهایی شده که در راستای تأمین امنیت انسانی در دنیای جهانی‌شده ایجاد شده است. علاوه بر این، کشورهای در حال توسعه عملاً تعهدشان به یکپارچگی جنوب را رها کرده‌اند. مبارزه با استعمار در اوایل دهه شصت سرعت گرفت. در نتیجه این مبارزات، کشورهای مستعمره به تدریج استقلال نسبی خود را به دست آوردند. از این رو، مستعمرات سابق با عضویت در جنبش عدم تعهد به همکاری مشترک روی آوردند. سپس گروه ۷۷ را برای مفصل - بندی منافع اقتصادی و امنیتی مورد نظرشان در مقابل قدرت‌های بزرگ ایجاد کردند. تقسیم بندی شرق و غرب با فروپاشی شوروی از بین رفت و پس از آن بود که تقسیم جهان به شمال - جنوب برجسته شد. این تقسیم بندی، اولاً موجب ناهماهنگی میان کشورها شده است. ثانیاً در این تقسیم بندی، دولت‌هایی که به هیچ کدام از این تقسیم بندی‌ها تعلق ندارند، نادیده گرفته شده‌اند. ثالثاً شمال - جنوب دقیقاً همان چیزی نیست که از آن برداشت می‌شود. به نظر می‌رسد که تقسیم بندی شمال - جنوب چالش‌برانگیز است. تقسیم شمال - جنوب بیشتر اقتصادی، سیاسی است تا جغرافیایی. اولاً آنچه شمال نامیده شده نیز از مسائل اجتماعی و اقتصادی رنج می‌برد. در واقع برخی از کشورهای شمال مانند ایتالیا، در حال تجربه تنش شمال - جنوب در داخل مرزهای خود هستند. ثانیاً میلیون‌ها انسان از جنوب هم اکنون در محدوده‌های جغرافیایی شمال زندگی می‌کنند و اما همچنان بخشی از جنوب باقی مانده‌اند و از تبعیض گسترده رنج می‌برند. ثالثاً فروپاشی اتحاد شوروی نشان داد که بسیاری از ملت‌های اروپای شرقی آنقدر توسعه‌نیافته هستند که در ردیف کشورهای جنوب قرار می‌گیرند (William, 1978:4-8).

در میان خود جنوب نیز تقسیماتی وجود دارد و هم اکنون جنوب خود در حال تجربه کردن پدیده مرکز در مقابل حاشیه است. برای مثال، اسرائیل در منطقه خاورمیانه، به لحاظ اقتصادی به شمال تعلق دارد، در حالی که سرزمین‌های اشغالی به‌طور جغرافیایی بخشی از جنوب هستند. به هر حال، در طول دهه ۱۹۷۰ مذاکرات سازمان‌های بین - المللی و همچنین توجه گسترده آمریکا و دیگر کشورها، معطوف به مسئله ای به نام شمال - جنوب شد. در نتیجه، مسئله مذکور به چالشی مهم در روابط دولت‌های توسعه - یافته و توسعه نیافته تبدیل شد. با توجه به واقعیت‌هایی که به آن اشاره شد، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که نهادهای بین المللی چه نقش و کارکردی در تحقق همکاری های سیاسی و اقتصادی شمال - جنوب دارند؟ در پاسخ به پرسش پژوهش، فرضیه طرح شده این است که: نهادهای بین المللی، مستقل از اراده قدرت‌های بزرگ،



دغدغه‌های شمال- جنوب، یعنی نیاز جنوب به توسعه و رسیدن به مرحله توسعه پایدار به‌عنوان یکی از دغدغه‌های اصلی جنوب از یک سو و از سوی دیگر تداوم توسعه و پیشتازی شمال را به عنوان یکی از دغدغه‌های شمال دنبال می‌کنند. در این مقاله تلاش شده است، فرضیه مذکور با روش فرضیه‌های رقیب مورد آزمون قرارگیرد. از جمله اینکه: سازمان‌های بین‌المللی بر اساس دیدگاه خرد مزیت نسبی در اقتصاد بازار آزاد ایجاد شده و منافع شمال را برآورده می‌سازند و یا سازمان‌های بین‌المللی مالی و تجاری نیروی کمکی برای توسعه جنوب تلقی می‌شوند و بهره‌گیری مطلوب از آن بستگی به تنوع صادرات بر اساس مزیت نسبی و توان رقابت‌پذیری بین‌المللی دارد.

فرضیه اصلی این مقاله بر الگوی برون‌گرای توسعه اقتصادی منطبق است؛ یعنی برخی سازمان‌های بین‌المللی مانند نهادهای تجاری و مالی به دولت‌های عضو کمک می‌کنند تا الگوی توسعه برون‌گرا اتخاذ کنند. در مقابل، فرضیه‌های رقیب با الگوی توسعه درون‌گرا منطبق هستند. عدم آمادگی کشورهای جنوب برای رقابت با شمال موجب شده است تا الگوی درون‌گرای تعدیل‌شده ابتدا برای آن‌ها مناسب تر باشد. از این رو، برخی سازمان‌های منطقه‌ای مانند اوپک، اکو و سازمان کنفرانس اسلامی می‌توانند به دولت‌های عضو که کشورهای جنوب هستند، کمک کند تا به تدریج آمادگی لازم برای ورود به الگوی توسعه برون‌گرا، اعم از برون‌گرای تعدیل شده و کامل را به دست آورند. این مقاله، به بررسی نقش برخی سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی و سازمان‌های منطقه‌ای مانند اوپک و سازمان کنفرانس اسلامی در کمک به دولت‌ها برای اتخاذ الگوهای مختلف توسعه می‌پردازد. این نوع بررسی تمایز مقاله حاضر را با آثار نویسندگانی که به بحث توسعه پرداخته‌اند، آشکار می‌سازد؛ زیرا اغلب آثار موجود که در این تحقیق بررسی شده، الگوهای توسعه را بدون توجه به نقش سازمان‌های بین‌المللی در ترغیب دولت‌ها به اتخاذ آن‌ها بررسی کرده‌اند. این مقاله تلاش دارد نشان دهد که چگونه سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای می‌توانند به دولت‌های عضو کمک کنند تا با آگاهی کامل از فرصت‌ها و چالش‌های الگوهای مختلف توسعه، الگوی متناسب با شرایط داخلی و بین‌المللی را اتخاذ کنند و پیامدهای منفی آن‌ها را نسبت به خود تعدیل یا رفع کنند.

الگوی نظری و روش شناختی

بر اساس رویکرد اقتصادی نولیبرال یا الگوی برون‌گرا که مورد توجه لیبرال‌ها است، آزادسازی اقتصادی و فعالیت بخش خصوصی نیروی محرکه توسعه تلقی می‌شود. این

رویکرد، با تأکید بر فردگرایی و محدود کردن نقش دولت، با رویکرد جهانی شدن سازگاری بیشتری دارد، اما در کشورهای در حال توسعه، با توجه به سابقه کم و محدود حکومت‌های دموکراتیک و همچنین نقش پررنگ دولت در فرآیند نوگرایی، معمولاً از حمایت کمتری برخوردار بوده است. لیبرال‌ها عامل بین‌المللی را محرک اصلی برای سامان دادن به اقتصاد ملی و دستیابی به بازار جهانی ارزیابی می‌کنند و تغییر در شرایط توسعه نیافتگی را در گرو اهتمام و مشارکت در جامعه بین‌المللی می‌دانند. در همین راستا، عضویت در سازمان تجارت جهانی را برای دولت‌ها یک ضرورت می‌دانند و توصیه‌های نهادهای پولی و مالی را راهگشای معضلات اقتصادی کشورها می‌دانند (شیرخانی، ۱۳۸۱: ۱۶۰-۱۵۹). از نظر لیبرال‌ها، نهادهای بین‌المللی با فراهم کردن اطلاعات، بی‌اعتمادی در روابط دولت‌ها را کاهش می‌دهند و همکاری‌های بین‌المللی را تسهیل می‌کنند. لیبرال‌ها به‌طور کلی باور دارند که نهادهای بین‌المللی منافع مشترک دولت‌های عضو را تأمین می‌کنند (Constantine and Marti, 2006: 10-13). این نظریه، دولت‌ها را ترغیب می‌کند که الگوی توسعه برون‌گرا اعم از برون‌گرای کامل و تعدیل شده را با عضویت در سازمان‌های بین‌المللی که برای این هدف تأسیس شده‌اند، اتخاذ کنند تا به توسعه اقتصادی دست پیدا کنند. در مقابل لیبرال‌ها، رئالیست‌هایی قرار دارند که به الگوهای توسعه برون‌گرا و نقش سازمان‌های بین‌المللی در توسعه دولت‌ها بدبین هستند و آن‌ها را ابزارهای در دست قدرت‌ها تلقی می‌کنند. از این رو، رئالیست‌ها دولت‌ها را با نظریه خود ترغیب می‌کنند که الگوهای توسعه درون‌گرا اعم از درون‌گرای کامل و یا تعدیل شده را اتخاذ کنند و نقش سازمان‌های منطقه‌ای را در توسعه دولت‌ها بیشتر از سازمان‌های بین‌المللی می‌پذیرند. از این رو، دولت‌ها می‌توانند با توجه به شرایط داخلی و بین‌المللی الگوی مناسب را اتخاذ کنند و فرآیند توسعه خود را پیش ببرند.

در این پژوهش بر اساس روش کیفی، مجموعه کاملی از فرضیه‌ها تدوین شده و داده‌های سازگار و ناسازگار با هر فرضیه مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در نهایت، بر مبنای سنت روش‌شناسی پوپری، فرضیه‌هایی که حاوی داده‌های ناسازگار بیشتری است، رد شده و فرضیه‌هایی که از کمترین داده‌های متناقض برخوردار باشند، پذیرفته خواهند شد. بدین منظور، ابتدا ماتریسی از شواهد در سطرها و فرضیه‌های مندرج در ستون‌های یک جدول ایجاد می‌شود و شواهد نسبت به هریک از فرضیه‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در نتیجه این ارزیابی مشخص می‌شود که جایگاه شاهد یا دلیل مورد بررسی نسبت به فرضیه مورد نظر چگونه است؟ آیا سازگار، خیلی سازگار، ناسازگار، خیلی ناسازگار است و یا اینکه اساساً خنثی است؟ هدف از این مرحله، تعیین نوع ارتباط هریک از شواهد نسبت

به هریک از فرضیه‌ها است. در این روش، دو سطح برای سازگاری و یا ناسازگاری شواهد نسبت به فرضیه‌ها در نظر گرفته شده است. به همین ترتیب، سه سطح نیز برای وزن هر شاهد تعریف شده است. این وزن‌ها بین دو مقوله عمومی به نام‌های اعتبار و ارتباط با ارزش محاسباتی زیاد، متوسط و کم توزیع شده‌اند. درگام بعدی، برای هریک از فرضیه‌ها بر مبنای اصول ابطال‌گرایی، تنها نرخ ناسازگاری با محاسبه نمرات ناسازگار و خیلی ناسازگار برای هر فرضیه و تعدیل آن با نمرات اعتبار و ارتباط شواهد، مشخص شده و نمرات سازگاری نادیده گرفته می‌شود. جدول زیر تمامی ارزش‌های محاسباتی را نشان می‌دهد.

اعتبار	ارتباط	نرخ ناسازگاری	نرخ ناسازگاری زیاد
زیاد	زیاد	۲	۴
متوسط	زیاد	۱/۵	۳
کم	زیاد	۱	۲
زیاد	متوسط	۱/۵	۳
متوسط	متوسط	۱	۳
کم	متوسط	۰/۷۵	۱/۵
زیاد	کم	۱	۲
متوسط	کم	۰/۷۵	۱/۵
کم	کم	۰/۵	۱

اعتبار شواهد کیفی از طرق مختلف به دست می‌آید که داده‌های حاصل از پیمایش-های اجتماعی، مقالات علمی-پژوهشی و داده‌های تصدیق شده موجود در نشریات یا سایت‌های رسمی وابسته به نهادها به صورت سلسله مراتبی در بالاترین سطح قرار دارند. معیار ارتباط نیز برای وزن هر شاهد استفاده شده است. میزان ارتباط شواهد براساس میزان قدرت شواهد برای رد یا تأیید فرضیه‌ها سنجیده می‌شود. بر این اساس، میزان ارتباط با درجه زیاد، متوسط و کم در نظر گرفته شده است. با توجه به موارد یاد شده، علاوه بر فرضیه اصلی، دو فرضیه دیگر مطرح می‌شود:

۱- سازمان‌های بین‌المللی از طریق ایجاد همکاری و رفع تعارض میان کشورها، دغدغه‌های توسعه جنوب و تداوم روند توسعه شمال را پاسخ می‌دهند؛ یعنی به تحقق الگوی برون‌گرایی توسعه اقتصادی کمک می‌کنند.

۲- سازمان‌های بین‌المللی بر اساس دیدگاه خرد مزیت نسبی در اقتصاد بازار آزاد ایجاد شده و منافع شمال را برآورده می‌سازند؛ یعنی به تحقق الگوی توسعه درون‌گرا کمک می‌کنند.

۳- سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای نیروی کمکی برای توسعه جنوب تلقی می‌شوند و بهره‌گیری مطلوب از آن بستگی به تنوع صادرات بر اساس مزیت نسبی و توان رقابت‌پذیری بین‌المللی دارد. این فرضیه رقیب نیز تقدم الگوی توسعه درون‌گرا برای آمادگی دولت‌های جنوب به منظور اتخاذ الگوی توسعه برون‌گرا را لازم فرض کرده است.

با توجه به روش‌شناسی پژوهش، لازم است الگوهای مختلف اقتصادی توسعه و نقش برخی از سازمان‌های مرتبط با این الگوهای اقتصادی، در همکاری اقتصادی-سیاسی شمال-جنوب به عنوان شواهد مسئله ذکر شود تا مبنای قضاوت در باره هریک از فرضیه‌های رقیب قرار گیرند. از این رو، با ارزیابی نتایج آن‌ها می‌توان به قضاوت در باره نقش سازمان‌های بین‌المللی در همکاری شمال-جنوب دست یافت.

الگوی توسعه برون‌گرای کامل

بر اساس مطالعات دیوید گرین (۱۹۸۸) و دیوید دلار (۱۹۹۲)، کشورها به لحاظ استراتژی اقتصادی، به چهار گروه تقسیم می‌شوند. گروه اول، شامل کشورهایی با سیاست کاملاً برون‌گرای اقتصادی است که از یک سو بر صادرات و تولید بر مبنای مزیت نسبی به منظور افزایش صادرات تکیه می‌کنند و از سوی دیگر، در مقابل واردات نیز محدودیتی ایجاد نمی‌کنند. گروه دوم، شامل کشورهایی است که اگرچه دیدگاه برون‌گرای خود را حفظ کرده‌اند، اما در مقابل واردات برخی از کالاها و خدمات نیز موانع تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای ایجاد کرده‌اند. این دسته از کشورها در واقع سیاست برون‌گرای تعدیل‌شده اتخاذ کرده‌اند. گروه سوم، کشورهای دارای سیاست درون‌گرا هستند که هدف سیاست تجاری آن‌ها بازدارندگی واردات است. این دسته از کشورها، با هدف رفع نیازهای داخلی به تولید پرداخته و به منظور حمایت از تولیدات داخلی، موانعی برای واردات ایجاد می‌کنند. گروه چهارم نیز شامل کشورهایی با سیاست درون‌گرا است. اما تفاوت دو گروه اخیر در این است که گروه چهارم کاملاً درون‌گرا است، در صورتی که گروه سوم درون‌گرای تعدیل‌شده است. همچنین صادرات گروه چهارم مواد اولیه خام است اما صادرات گروه سوم تک محصولی است (Greenaway and Hyun Nam, 1988: 419-420).

غالب الگوهای رشد که در زمینه اقتصاد بازار مطرح شده‌اند، علت رشد پایدار را توسعه بهره‌وری ذکر کرده‌اند که از طریق تجارت بین‌الملل، آموزش، تحقیق و توسعه، ارتقای سرمایه انسانی و سرمایه‌گذاری به جریان می‌افتد. در این الگو، ارتقاء بهره‌وری عامل رشد تلقی شده است (Soderblom and Teal, 2003: 12).

فیدر محصول کامل اقتصاد را به دو بخش «تولید برای داخل» و «تولید برای صادرات» تفکیک کرده و با استفاده از داده‌های سری زمانی مربوط به دو نمونه ۱۹ تایی و ۳۱ تایی از کشورهای در حال توسعه در دوره زمانی بین سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۶۴، به بررسی رشد صادرات و رشد اقتصادی پرداخته است. نتایج حاصل از مطالعه فیدر، با تأکید بر این فرضیه که بهره‌وری نهایی عوامل، در بخش صادرات بیش از بخش غیرصادراتی است، مثبت و معنی‌دار بودن ضریب صادرات در هر مورد را نشان می‌دهد (Feeder, 1982: 59-73). محمد و سمپاث (Mohammad and Sampath, 2000) نیز با استفاده از داده‌های سری زمانی ۱۹۹۲-۱۹۶۰ مربوط به ۹۷ کشور، رابطه علی بین رشد صادرات و رشد اقتصادی را بررسی کرده‌اند. نتایج حاصل از تحقیق آنها نشان می‌دهد که در ۲۹ کشور از ۹۷ کشور، روند صادرات بر روی GDP تأثیر مثبت داشته ولی در مورد ۱۲ کشور این ضریب معنی‌دار نیست (Muhammad and Sampath, 2000: 79-88).

با این وجود، اقتصاددانان نوکلاسیک صرفاً بر موضوع تخصیص مطلوب منابع تأکید دارند و در این دیدگاه چنان پیش می‌روند که معتقدند سازوکار اقتصاد خرد می‌تواند به صورت کامل جایگزین برنامه‌ریزی توسعه کلان اقتصادی شود. این درحالی است که بحث اقتصاددانان توسعه، بویژه در ارتباط با مسائل مربوط به اقتصاد رفاه و شکست بازار، مفید و سازنده‌تر است. این نکات نشان می‌دهد که مشخص کردن محدوده بازار و دولت و رعایت آن‌ها توسط دو طرف ضروری است و به نظر می‌رسد که دولت به عنوان نهاد قدرتمند برنامه‌ریز، می‌تواند به کارکرد بهتر بازار کمک کند. در این راستا، مکانیسم قیمت باید به عنوان ابزار مفیدی برای برنامه‌ریزی در اختیار دولت باشد؛ چه بدون توجه به مکانیسم قیمت و انگیزه‌ها، نتایج مفید و موفقیت‌آمیزی حاصل نخواهد شد (Hollis, 1980: 6-13).

بنابراین، با توجه به الگوی اقتصادی مذکور، سازمان تجارت جهانی به‌عنوان یک سازمان تخصصی سازمان ملل متحد، هدف افزایش آزادی در تجارت را دنبال می‌نماید و همه سازوکارهای اجرایی آن نیز براساس نظریه مزیت نسبی توجیه می‌شود. لذا برای تحقق بخشیدن به این هدف، هرگونه ابزار و سازوکاری را که سبب رقابتی‌تر شدن فضای بین‌المللی تجارت شود، تشویق و اجرا می‌کند. هدف کشورها از الحاق به سازمان تجارت

جهانی، رقابت برای کسب سود بیشتر است. نهاد سازمان تجارت جهانی با زیربنای فکری اعتماد به بازار و اصول حاکم بر آن، برای به حداکثر رساندن سود مشترک تحت شرایط رقابت به وجود آمده است. از این رو، می‌تواند به دولت‌های عضو کمک کند تا الگوی برون‌گرای توسعه را اتخاذ کنند. اقتصاددانان علاقمند به موضوع جهانی‌شدن، سازمان تجارت جهانی را چراغ راه مذاکرات جهانی‌شدن و عدالت جهانی تلقی می‌کنند. برخی دیگر از دانشمندان، پیامدهای منفی آن را از لحاظ اجتماعی مورد انتقاد قرار داده‌اند. سازمان تجارت جهانی همواره به‌عنوان یک بازیگر کلیدی ظاهر شده و به‌عنوان سمبل جهانی‌شدن معاصر مطرح است (Geboye, 2003:2-8). سازمان تجارت جهانی، سازمانی دائمی، پر قدرت، دارای سرعت و قدرت عمل بالا و ضمانت اجرایی لازم برای تصمیمات و تعهدات مورد توافق است. این سازمان از ابتدای ۱۹۹۵ میلادی شروع به کار کرد. هدف اصلی سازمان تجارت جهانی، همگرایی بیشتر اقتصادی و جهانی‌شدن آن است. سازمان تجارت جهانی یکی از سازمان‌های بین‌المللی است که در ارتباط با قواعد و مقررات تجارت خارجی کشورهای مختلف است. سازمان تجارت جهانی که به جای گات، وارد فعالیت در صحنه بین‌المللی شده، امیدهای زیادی برانگیخته است. موافقت‌نامه‌های مختلف، نظام حل اختلاف، ترتیبات ویژه برای کشورهای در حال توسعه، امتیازات و ترجیحات در نظر گرفته شده برای کشورهای کمتر توسعه‌یافته، اعمال یکسان قوانین برای تمامی اعضا، استثنائات در نظر گرفته شده برای جلوگیری از بروز اختلال در موازنه پرداخت‌های اعضا و بالأخره احترام به اصول اخلاقی و اعتقادات کشورهای عضو از جمله مواردی هستند که تسهیلاتی در زمینه تصمیم‌گیری آزادانه‌تر و بومی‌تر در اختیار اعضای گروه در حال توسعه قرار داده و آنان را ترغیب کرده تا با پیوستن به روند جهانی‌شدن اقتصاد از منافع مترتب بر آن بهره‌مند شوند. کشورهای در حال توسعه نیز که در دوره‌های هفتگانه مذاکرات گات نقش فعالی نداشتند، به امید به دست آوردن بازارهای بیشتر و در اختیار گرفتن ابزارهای موثر در توسعه، در دور اروگوئه تلاش بیشتری از خود نشان دادند و با دادن امتیازهایی به سازمان تجارت جهانی وارد شدند (Eskelinen, 2011:2-6). سازمان تجارت جهانی با تعیین و اجرای قواعد بازار گرایانه، تصویری مبنی بر عدم دخالت در بازار ارائه می‌کند؛ در حالی که اوپک با کنترل شدید روند تعیین قیمت و به نمایش گذاشتن مدیریت عواید نفتی، تصویری کاملاً معکوس به صورت مداخله متمرکز دولتی در مقابل نیروهای بازار ارائه می‌دهد. اگر چه تعرفه‌ها تأثیر کمی بر تجارت نفت خام دارند، اما این احتمال وجود دارد که برخی از کشورهای واردکننده نفت به دلایل مختلف تعرفه‌های خود را بر واردات نفت مناطق مختلف افزایش دهند و یا محدودیت‌هایی را در این مورد

اعمال کنند. بنابراین، کشورهای صادرکننده نفت می‌توانند خواستار تحت الزام قانونی قرارگرفتن تعرفه‌های مربوط به نفت خام شوند (Cernat,etal,2012). مقررات سازمان تجارت جهانی که به محدودیت‌های صادراتی بر منابع طبیعی تمام شدنی و آزادی وضع مالیات صادراتی می‌پردازد، کشورهای تولیدکننده نفت را قادر می‌سازد تا بر تولید و صادرات خود کنترل داشته باشند و قیمت‌های انرژی را برای مصرف‌کننده و تولیدکننده داخلی پایین‌تر از سطوح قیمت‌های جهانی نگه دارند. این دوگانگی قیمت به خودی خود با مقررات سازمان تجارت جهانی تضاد ندارد، اما شرایطی که دولت‌ها به وجود می‌آورند تا صنایعی که فعالیت صادراتی دارند، بتوانند از انرژی ارزان استفاده کنند، بر اساس مقررات سازمان تجارت جهانی، یارانه صادرات ممنوع محسوب می‌شود، البته به شرطی که ثابت شود چنین یارانه‌ای باعث بروز خسارت به تولیدکنندگان سایر کشورها شده است. پس جهانی‌سازی بخش انرژی از مسیر سازمان تجارت جهانی گرچه فرصت‌هایی را برای کشورهای دارای منابع انرژی فراهم می‌کند، اما محدودیت‌های مربوط به عرضه انرژی یارانه‌ای به صنایع صادراتی را دارد (Christina,2011:2-6). از سوی دیگر، جو ناگواری که بر بسیاری از مذاکرات شمال-جنوب حاکم است، برای بسیاری از آمریکایی‌ها ناامیدکننده می‌باشد. برخی نویسندگان و پژوهشگران آمریکایی معتقدند که کشورشان در ارتباط با جهان جنوب تا حدودی سخاوت داشته است؛ زیرا در سراسر سه دهه گذشته، علاوه بر کمک نظامی و کمک‌های داوطلبانه بخش خصوصی، حدود ۷۰ میلیارد دلار کمک اقتصادی دولتی به شکل مستقیم به کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین پرداخته است (Geboye,2003:10-12).

این عده معتقدند که آنها بزرگ‌ترین حامی تلاش‌های مربوط به کمک‌های چندجانبه از قبیل تلاش‌های بانک جهانی و برنامه توسعه ملل متحد بوده و هستند. آنها همچنین یادآور شده‌اند که نظام‌های مالی و تجاری بدون تبعیض به حمایت از آنها ادامه می‌دهند. اخیراً نیز مکانیزم‌های جدیدی همچون نظام عمومی ترجیحات و طراحی حقوق ویژه ایجاد کرده‌اند که به ملت‌های درحال توسعه کمک می‌کنند. به نظر آن‌ها، سرمایه بخش خصوصی شمال، بزرگ‌ترین منبع سرمایه‌گذاری برای کشورهای در حال توسعه است. این عده در بیان علت و دلیل کار خود استدلال می‌کنند که توسعه، زندگی بهتری را فراهم می‌کند و این توسعه اگر در جنوب اتفاق بیفتد، یک سری ارزش‌های اجتماعی و سیاسی را به وجود می‌آورد که با ارزش‌های آنها سازگار است و این سازگاری بین شمال-جنوب تا حدودی به کامیابی‌شان کمک خواهد کرد. آنها باور دارند که «طبیعی است ما از ادعاهای برخی از کشورهای جنوب که کمک‌های خارجی ما را تنگ‌نظرانه تلقی می‌کنند،

شوکه و ناراحت شویم.» اگرچه معتقدند، انتقال ارزش‌ها حق جنوب است، اما اتهاماتی را هم مطرح می‌کنند از جمله اینکه: شرکت‌های بزرگ شمال با بی‌عدالتی تاریخی و یا اصول اخلاقی که نظام‌های مالی و بازرگانی غربی عمده‌ای برای تبعیض علیه کشورهای فقیرتر طراحی کرده‌اند، در حال بهره‌برداری از جنوب به نفع خود هستند و یا اینکه: شمال در حال احتکار فناوری خود است و آنها باعث شده‌اند کشورهای در حال توسعه سطوح بالاتر و بالاتر از بدهی را متحمل شوند. از نظر آنها، چنین ادعاهایی خصمانه و احساسی است که نگرش شمال را نسبت به جنوب منفی می‌کند (William, 1978: 1-9). منابع داده‌ها مربوط به الگوی برون‌گرا و نقش سازمان تجارت جهانی از اعتبار متوسط برخوردار است، چراکه این دیدگاه‌ها، دیدگاه‌هایی جانبدارانه هستند. از سوی دیگر، الگوی برون‌گرای کامل تبعاتی دارد به گونه‌ای که کمتر دولتی، این الگو را در پیش گرفته است. ارتباط این الگو با فرضیه‌های تحقیق و قابلیت اطلاعات مذکور برای پاسخ‌گویی به پرسش پژوهش نیز در حد متوسط ارزیابی می‌شود.

الگوی برون‌گرای تعدیل شده

گروه دوم شامل کشورهایی است که هر چند دیدگاه برون‌گرای خود را حفظ کرده‌اند، اما در مقابل واردات برخی از کالاها و خدمات، موانع تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای ایجاد کرده‌اند. این دسته از کشورها در واقع سیاست برون‌گرای تعدیل‌شده در پیش گرفته‌اند. گذار از دوران اقتصاد تک محصولی و دستیابی به جهش صادرات در دنیای امروز در جایی که رقابت در عرصه جهانی روز به روز فشرده‌تر می‌شود و عرضه‌کنندگان به تمام ابزارهای نوین بازاریابی مجهز می‌شوند، کار چندان ساده‌ای نیست و نیازمند هم‌سویی اقتصاد ملی با تحولات جهانی است. گسترش روز افزون تجارت بین‌المللی، سرمایه‌گذاری خارجی و سایر جریان‌های سرمایه، بین‌المللی شدن تولید به وسیله شرکت‌های چندملیتی و متکی بر پیشرفت‌های فناورانه، انتقال فناوری و غیره به عنوان ابزارهای جهانی شدن اقتصاد، می‌توانند فرصت‌های جدیدی برای کشورهای جنوب ایجاد کنند. اما به کارگیری این ابزارها و هماهنگ کردن اقتصادهای ملی در فرایند جهانی شدن به خودی خود امکان‌پذیر نیست و باید از طریق نهادهای بین‌المللی انجام شود. از این رو، کشورهای مختلف جهان، متناسب با نیازهای جدید اقدام به تأسیس نهادهای متعدد منطقه‌ای و جهانی نموده‌اند که بعضی از آنها بعد از مذاکرات طولانی و به دنبال موافقت‌نامه‌های متعدد شکل گرفته‌اند. در پنجاهمین اجلاس سازمان ملل در سال ۱۹۹۵ در پی مذاکره دولت‌ها، در نهایت نقش نهادهای بین‌المللی به‌عنوان بازیگران جدید در کنار دولت‌ها به رسمیت شناخته

شد. تعداد نهادهای بین‌المللی به سرعت در حال افزایش است. بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی از جمله این نهادها هستند که تاکنون در بیش از ۱۴۰ کشور جهان، سیاست‌های موسوم به تعدیل را اجرا کرده و یا در حال اجرای آن هستند (Tylor, 1981: 121-130). تقسیم بندی شمال-جنوب بویژه در حوزه اقتصادی نشانگر یک دوره گذار است. همچنان که کارولین مارگارت، مشاور اقتصادی رئیس جمهور آمریکا بیان کرده است، در آینده تولیدات و تکنولوژی‌های ملی یا شرکت‌ها و صنایع ملی، دیگر وجود نخواهد داشت. از نظر وی، همه آنها به شهروندانی تعلق خواهند داشت که یک ملت را تشکیل می‌دهند. وی گفته است، آنچه مطرح نشده این است که میان هر ملت تفاوت‌هایی وجود دارد و این تفاوت‌های ملی بیشتر تداوم خواهد داشت و به طور مشابه این حقیقت نیز ناپدید شده که منافع مشترک در حال ظهور است و خارج از مرزهای ملی مردم را متحد می‌کند (Ruchi, 2011: 11-18). جهانی‌شدن مسائلی از قبیل محیط‌زیست، یکی از جنبه‌های مهم پویایی‌های شمال-جنوب، یعنی وابستگی متقابل، را برجسته کرده است. این وابستگی متقابل، غیرممکن است که در مواجهه بشر با مشکل اوزن یا ایدز نادیده گرفته شود. حادثه هسته‌ای چرنوبیل تنها یک نمونه از فاجعه زیست محیطی است که منجر به مشکلاتی فراملی می‌شوند. بهره‌وری اقتصادی نیز از مرزهای ملی گذشته و بسیاری از پیشرفت‌هایی که در آینده اتفاق می‌افتد، به منابع انسانی ماهر موجود در هر کشور بستگی دارد.

از اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی آثار شکست سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر آموزه‌های جان مینارد کینز به ویژه در کشورهای غربی آشکار شده بود و برگشت از دولت رفاه در انگلستان و سپس در ایالات متحده آمریکا سرعت گرفت. مارگارت تاچر انگلیسی و رونالد ریگان آمریکایی جنبش جهانی خصوصی و آزادسازی فعالیت‌های اقتصادی را ترغیب کردند. کامیابی‌های این دو کشور در رونق دادن به کسب و کار شهروندان خود و نیروی سیاسی که در این دو کشور وجود داشت، خصوصی‌سازی را در میان همه کشورهای جهان به یک رویکرد منطقی و قابل قبول تبدیل کرد. بر این اساس، در اوایل دهه ۱۹۹۰ سازمان جهانی تجارت اهمیتی ویژه یافت و به یک نهاد مهم بین‌المللی با قدرت عمل قابل ملاحظه‌ای تبدیل شد. این سازمان کاهش و حذف تعرفه‌ها را به مثابه یک نهضت جهانی ترویج نموده است. در نتیجه، بازارهای یکپارچه جهانی امکان ظهور پیدا کرد و «توسعه صادرات» فراگیر شد. تایلند، مالزی، اندونزی، سنگاپور، ترکیه، برزیل و چند کشور دیگر در دهه ۱۹۸۰ راه موفق طی شده توسط کره جنوبی را برگزیدند و توسعه صادرات را در دستور کار قرار دادند. آنها ده متغیر را برای اندازه‌گیری کامیابی یا ناکامی

خود در مسیر توسعه صادرات تعریف کرده‌اند. صادرات، واردات، تراز تجاری، بدهی بلند مدت، بهره پرداخت شده در هر سال، تولید ناخالص داخلی، تولید سرانه داخلی و انباشت سرمایه‌گذاری‌های خارجی در تشکیل سرمایه‌های ملی، این ده شاخص بودند. نتایج اتخاذ و اجرای این سیاست از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ به گونه‌ای موفقیت‌آمیز نمایان شد. در دهه ۱۹۹۰ و پس از آن موفقیت‌های اقتصادی آلمان که به نماد سیاست صادرات تبدیل شده بود، همه کشورها را به توسعه صادرات تشویق و ترغیب کرده است (Diwan and Walton, 1997: 1-5) بنا به نظر سالواتوره (۲۰۰۱) هنگامی که یک دولت در حال توسعه میزان سرمایه و سطح فن‌آوری خود را ارتقاء می‌دهد، مزیت نسبی آن به تدریج از تولید محصولات اولیه به کالاهای تولیدی ساده و سپس کالاهای پیچیده تغییر پیدا خواهد کرد (حبیبی باغی، ۱۳۹۰: ۱۵۷).

سازمان تجارت جهانی توافقاتی ایجاد کرده که از دید کشورهای در حال توسعه، مطلوب نیست. اما چرا چنین است؟ در جریان مذاکرات تجاری، کشورهای در حال توسعه غالباً مجبور می‌شوند که به پیش‌نویس توافقاتی که از طریق شمال مطرح شده است، در سوگیری به نفع کشورهای در حال توسعه واکنش نشان دهند. برای کشورهای در حال توسعه مسئله غامض این است که پذیرش چنین پیش‌نویس‌هایی تأثیر سازنده‌ای بر توسعه جنوب نخواهد داشت. از سویی دولت‌های توسعه‌یافته در برابر مخالفت‌های کشورهای در حال توسعه گزینه گسترش توافقات دوجانبه را مطرح می‌کنند که احتمالاً تبعات بدتری برای کشورهای در حال توسعه خواهد داشت. گاهی نیز در زمینه تأثیرات نفوذ بیشتر کشورهای توسعه‌یافته بر قواعد سازمان تجارت جهانی اغراق می‌شود. برای مثال، در خصوص دیدگاه‌هایی که باور دارند سازمان تجارت جهانی به کشاورزان آسیب می‌رساند، این پاسخ مطرح شده است که مذاکرات تجارت جهانی مبتنی بر اصول اعطای امتیازات متقابل از همه طرف‌های آن است نه ترجیح منافع فقرا. کاهش فقر یا مواردی از این قبیل اولویت سازمان تجارت جهانی نیست.

در مورد پیامدهای ممکن مذاکرات سازمان تجارت جهانی، منظور میزان گسترده پیامدهای ممکن است که برای آن محدودیت‌های نهادی یا منطقی خاص مربوط به ساختار نهادی سازمان تجارت جهانی وجود ندارد و در مورد پیامدهای آرمانی-واقعی، منظور چیزی است که رالز^۱ طرح‌های آرمانی-واقعی نامیده است. به گفته وی، طرح‌های آرمانی، شرایط سیاسی-اجتماعی ما را معین می‌کنند. شرایط واقع‌گرایانه سیاسی-

1. Rawls' theory of international Justice(1971).

اجتماعی می‌تواند به شیوه‌های مختلف تفسیر شوند. قطع نظر از تفسیر، به نظر می‌رسد این ایده‌ها اشاره به نظام فعلی دولت-ملت‌ها دارد. گرایش دولت‌های ملی در قرن حاضر این است که در تعیین دستور جلسات، منافع کشورشان را پیش ببرند. بنابراین، منصفانه است بگوییم که طرح‌های آرمانی - واقع‌گرایانه رالزی به معنای پذیرفتن ساختار قدرت رایج برای دستیابی به حداقل درجه‌ای از توسعه است (Rawls, 1971:10-20). بنابراین، این محدودیت‌های سازمان تجارت جهانی، ناشی از خودخواهی دولت‌ها است نه اینکه این محدودیت‌ها فی‌نفسه ناشی از ترتیبات نهادی جهانی باشند.

واقع‌بینی، به معنای ناتوانی سازمان تجارت جهانی در بهبود وضعیت کشورهای در حال توسعه نیست، بلکه به معنای توجه به گرایش‌های ملی‌گرایانه دولت‌ها است. مثلاً ایالات متحده یارانه‌های بخش کشاورزی را به خاطر حمایت از شهروندان خود با توجه به میزان قدرتی که دارد، بر خلاف قواعد تجارت آزاد قطع نکرده است. بنابراین، واقع‌بینی به روابط قدرت اشاره دارد. از این رو، تا حدودی روابط قدرت بر نتایج مذاکرات تأثیر می‌گذارد. دلیل چنین وضعیتی این است که هیچ ساختار نهادی قهری مافوق دولت‌های منفرد وجود ندارد. بنابراین، هیچ ساختار نهادی جهانی که در زمینه عدالت جهانی کارایی داشته باشد، وجود ندارد. جوزف استیگلitz^۱ باور دارد که دلیل عدم ثبات روند توسعه این است که قواعد سازمان تجارت جهانی بر اساس خودمحموری دولت‌ها استوار است (Constantine and Marti, 2006:148-149). دبیرخانه سازمان تجارت جهانی در ژنو قرار دارد. بخش چشمگیری از کادر این سازمان از دولت‌های توسعه‌یافته برگزیده شده‌اند. پیچیدگی توافقات سبب شده که دولتهایی که کارمندانی دائمی در ژنو دارند، نفوذ بیشتری در تدوین برنامه‌های سازمان تجارت جهانی داشته باشند (Stieglitz and Charlton 2005:67). آزادسازی تجاری بر رشد اقتصادی کشورهای جهان اثراتی مثبت داشته است. بنابراین، اعمال محدودیت‌های تجاری این اثرات مثبت را کاهش خواهد داد. داده‌های آماری نیز نشان می‌دهد که کشورهای با سیاست برون‌گرایی تجاری، نسبت به کشورهایی که سیاست درون‌گرا داشته‌اند، رشد بهتری دارند. از دیگر سو، کشورهایی که سیاست برون‌گرایی تعدیل شده را در پیش گرفته‌اند، نتایج بهتری نیز کسب کرده‌اند (Ramirez, 2006: 83-94).

شواهد تجربی نشان می‌دهد که بازگشت به اصول پاداش کار و مهارت در کشورهای در حال توسعه نیز پس از آزادسازی تجاری با وجود کیفیت پایین کالاهای صادراتی آن‌ها

1. Joseph Stieglitz

افزایش یافته است. همچنین انتقال فناوری از کشورهای صنعتی به کشورهای در حال توسعه افزایش یافته است. تقاضای نسبی برای نیروی کار ماهر در طول گذار به آزادسازی^۱ در حال افزایش است. حتی در غیاب تدارک دیدن پاسخ‌های مبتنی بر پاداش، وقتی فناوری انتقال یافته نیز سوگیری مهارت دارد، منافع نیروی متخصص طولانی مدت می‌شود. (Pissarides, 2011: 1-5). یکپارچگی کشورهای کمتر توسعه یافته، باعث همکاری برای اهداف اولیه مذاکرات بین‌المللی می‌شود. بدین معنا که کشورهای در حال توسعه به صورت جمعی در وضعیت بهتری قرار می‌گرفتند تا از سیاست‌هایی که تقسیم منافع را تغییر می‌داد، دفاع کنند (Taylor Smiths, 2007: 9-12). از سوی دیگر، به همان اندازه که مذاکرات تخصصی تر و طولانی تر می‌شود، احتمال عدم درک صحیح مذاکرات را از سوی همه طرف‌ها افزایش می‌دهد. دولت‌ها ظرفیت‌های متفاوتی در زمینه مذاکرات بین-المللی دارند. مذاکرات دوجانبه نسبت به مذاکرات چندجانبه قدرت چانه‌زنی بیشتری به کشورهای پیشرفته می‌دهد و توافقات متعدد دوجانبه از جمله توافقات تجاری کشورهای توسعه یافته با کشورهای در حال توسعه، منافع بیشتری برای کشورهای توسعه یافته به بار می‌آورد. همچنین ممکن است کشورهای توسعه یافته از طریق سازمان‌های منطقه‌ای منافع خود را پیش ببرند. بنابراین، مذاکرات چندجانبه تجاری نیز ممکن است تبعاتی ناخوشایند برای منافع کشورهای در حال توسعه داشته باشد. مسائل مذاکرات بین‌المللی دولت‌ها از نابرابری در قدرت آن‌ها نشأت می‌گیرد. نهادهای مالی سازمان ملل متحد به عنوان یکی از انواع سازمان‌های تخصصی آن نیز، در بسط الگوی توسعه برون‌گرا و همکاری سیاسی-اقتصادی شمال-جنوب از طریق طرح ابتکارات خاصی نقش آفرینی کرده‌اند. در این میان به ابتکارات بانک جهانی پرداخته می‌شود.

ابتکارات بانک جهانی

شکل‌گیری گروه ۲۰، نمادی از افزایش نقش اقتصادهای برای حال توسعه در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی در زمینه‌های اقتصادی است. اما به معنای کاهش اقتدار نهادهای مالی بین‌المللی نیست. در واقع، ابتکارات متوالی گروه ۲۰ در پذیرش اجماع توسعه برای رشد مشترک، نشانگر تقویت بیشتر رابطه بین گروه ۲۰ و نهادهای برترن وودز^۲ و تعهد قوی مشترک به ایده توسعه لیبرالیستی جهانی است. طرح‌های گروه ۲۰ در پیوند با صندوق بین‌المللی پول و دیگر سازمان‌های بین‌المللی انعکاسی از ایده‌های سرمایه‌داری

1. liberalization
2. the Bretton Woods institutions

بازار است. اقتصادهای بدهکار غیر از گروه ۸ «از قبیل استرالیا، مکزیک، کره جنوبی و ترکیه» و اقتصادهای نوظهور که وزن بیشتری در گروه ۲۰ دارند «مانند برزیل، چین، هند، اندونزی و آفریقای جنوبی» برای موفقیت بیشتر در مسیر توسعه به راه‌کارهایی برای همکاری بیشتر بین‌المللی نیاز دارند.

در اینجا به سه شکل نهایی ابتکارات بانک جهانی اشاره می‌شود که هماهنگی و ادغام اقتصادی کشورهای جهان و اصلاحات برنامه‌های اقتصادی آن‌ها را مورد تأکید قرار داده است:

نخست: به باور جاستین^۱، رئیس اقتصاددان بانک جهانی، کشورهای کم‌درآمد باید دارایی‌های خود را به اقتصادهای نوظهور متصل کنند. وی می‌گوید: این اقدام، توسعه را تداوم می‌بخشد و کشورهای جنوب را به فعالیت‌های اقتصادی با ارزش افزوده بالاتری انتقال می‌دهد و فرصتی برای کشورهای فقیر جنوب ایجاد می‌کند که حرکت خود را به سمت توسعه آغاز کنند.

دوم: بانک جهانی، با چاپ گسترده نشریه افق‌های فکری توسعه جهانی در ۱۷ می سال ۲۰۱۱، پیش‌بینی کرد که تا سال ۲۰۲۵، کشورهای برزیل، چین، هند، اندونزی، کره جنوبی و فدراسیون روسیه بیش از نیمی از همه رشد اقتصادی جهان را به خود اختصاص خواهند داد و چهار کشور نخست به عنوان قطب‌های نوظهور رشد اقتصادی شناسایی خواهند شد (World Bank, 2011:46).

سوم: ابویلا^۲ مدیر عامل بانک جهانی، باور دارد که قطب‌های ظاهر شده چندگانه رشد برای منطقه کارائیب به معنای بازارهای جدید و سرمایه‌گذاری‌های جدید است و همچنین فرصتی برای مبادله کالاها از طریق بازارهای متنوع فراهم خواهد نمود. وی در ادامه می‌گوید: ایالات متحده باعث شکاف رشد ۲۷ درصدی در دهه ۱۹۸۰ شد و این شکاف رشد در دهه ۹۰ افزایش یافت و به ۳۶ درصد رسید. اما میزان رشد آمریکا در دهه ۲۰۰۰ به ۲۱ درصد رسید. برعکس سهم چین و هند از ۵ درصد به ۱۲ درصد افزایش یافت و در حال حاضر نیز به ۳۲ درصد رسیده است. سهم برزیل از ۱ درصد به ۲ درصد و در حال حاضر به ۳ درصد رسیده است. بر خلاف انتقال جغرافیایی اقتصاد، پژوهشگران کشورهای حوزه کارائیب بیشتر معتقد هستند که ۵۴ درصد این رشد به آمریکا و ۱۹ درصد آن به اتحادیه اروپا اختصاص دارد. اما کمتر از ۱ درصد به چین و هند و ۳ درصد

1. Justin Yifu Lin in Maputo, Mozambique (the first time it had been delivered in Africa)
2. Ngozi Okonjo-Iweala

به همسایگان آن‌ها یعنی آرژانتین، برزیل و مکزیک اختصاص دارد که این ارقام فرصتی عظیم ایجاد می‌کند (Jweala, 2011:46).

چهارم: دکتر آیویلا^۱ تصریح کرده است که یک طرح برای جزیره قبرس به هیأت مؤسسان مرکب از گروه اروپایی و آسیای مرکزی و مشتریان بانک مرکزی از طریق گزارش آسیای مرکزی و اروپایی ارائه شده که براساس مدل رشد اروپایی بوده است. وی بهبود در بهره‌وری، نوآوری، آموزش عالی، بازارهای خدمات و درجه‌ای از اعتبار را به عنوان نیاز کنونی مطرح می‌کند. وی همچنین بیان می‌دارد که بیشتر این نیازها مربوط به سیاست‌های مالی و کاری است و جوامع اروپایی مجبور خواهند بود که تغییرات زیادی در رویکردشان نسبت به کار و رهبری ایجاد کنند. از نظر وی، دلیل آن کاملاً روشن است. زیرا نیروی کار در حال پیرشدن است، از سوی دیگر، امنیت اجتماعی تا به حال بخش بزرگی از مخارج دولت را به خود تخصیص داده است. همچنین ترازهای مالی حکومت و شرایط قرضه عمومی^۲ تا به حال در بسیاری از کشورهای اروپایی شکننده بوده است. (Iweala, 2011).

چنین دستورالعملی برای کشورهای اروپایی به منظور تغییر رویکرد، از قبیل حذف کمک، پویایی نیروی کار و حذف هزینه‌ها در بخش‌های با تولید محدود، بیانگر عناصر اصلی رژیم توسعه اقتصادی لیبرال است که گرایش به رقابت‌پذیری جهانی دارد. لذا کشورهای در حال توسعه جنوب، به این درک رسیده‌اند که در سطح جهانی قدرت رقابت‌پذیری بسیار پر اهمیت است. آیویلا در ادامه می‌گوید: «پیام قطعی این است که جهان تغییر کرده است و بایستی این تغییرات را پذیرفت. در شرایطی که اقتصادهای پیشرفته وابسته به رشد اقتصادی نوظهور هستند، نهادهای مالی بین‌المللی تلاش دارند اصلاحات مالی بیشتری را برای افزایش رقابت‌پذیری تأمین کنند». این اظهارات توسط وزیر مالی^۳ برزیل خطاب به صندوق بین‌المللی پول و کمیته توسعه بانک جهانی در اجلاس سالیانه در سپتامبر ۲۰۱۱ بیان شد که بیانگر پذیرش منطق توسعه لیبرال از سوی اقتصادهای نوظهور است (Guido, 2011:1).

کریستین لاگارد^۴ مدیر عامل بانک جهانی، باور دارد که با دگرگونی قدرت اقتصادی از طریق ظهور بازار و کشورهای در حال توسعه، تغییرات ساختاری بوجود آمده است و چالش عمده در چنین شرایطی منطبق نمودن بازسازی اقتصاد جهانی به شیوه‌ای است

1. Okonjo-Iweala
 2. public debt
 3. Finance Minister Guido Manteca
 4. Managing Director Christine Laggard

که به کشورهای پیشرفته امکان می دهد از عهده روندکنونی رشد کند اقتصادی شان برآیند^۱ بنابراین، بر اساس این دیدگاه ها می توان گفت آمادگی داخلی و تلاش برای متنوع کردن صادرات برای رشد و توسعه ضرورت دارد؛ زیرا در شرایط کنونی اصل بر رقابت-پذیری است و هر کشوری که توانایی رقابت پذیری بیشتری داشته باشد، موفقیت بیشتری در عرصه جهانی به دست می آورد. از این رو، برخی از کشورهای در حال توسعه از طریق الگوی توسعه صادرات توانسته اند به رشد اقتصادی دست پیدا کنند. برای مثال، گوپتا به-عنوان یک اقتصاددان معتقد است: تجارت خارجی موجب رشد اقتصادی هند شده است، بنابراین دولت هند بایستی تجارتش را گسترش دهد تا رشد اقتصادی بیشتری کسب نماید. همچنین وی باور دارد که رشد اقتصادی هند عمدتاً از طریق عوامل خارجی ایجاد شده است. بخش صادرات از طریق شماری از پیوستگی های پیش رونده و پس رونده متعدد با دیگر بخش های اقتصاد از قبیل ایجاد تقاضا برای عوامل تولید تخصصی شده «مستغلات، وسایل ارتباط جمعی، ابزارها، تجهیزات، اثاثیه و غیره» موجب ایجاد فرصت-های شغلی برای جوانان، تولید با کیفیت عالی، کاهش هزینه کالاهای تولیدی شده است. از سوی دیگر، بهره وری نسبتاً بالای بخش صادرات برای موفقیت در رقابت جهانی تأثیر آشکاری بر دیگر صنایع داخلی گذاشته است (Gupta, 2011: 293-310). منابع داده ها مربوط به الگوی برون گرای تعدیل شده و نقش بانک جهانی و نهادهای دیگر در ارائه خط-مشی و کمک های مالی به کشورهای در حال توسعه از اعتبار زیادی برخوردار است، ارتباط آن ها نیز با فرضیه های تحقیق و قابلیت اطلاعات مذکور برای پاسخ گویی به سوال تحقیق در حد زیاد ارزیابی می شود؛ زیرا کشورهایی که این الگو را اتخاذ کرده اند، موفقیت های زیادی به دست آورده اند، علاوه بر این، یکپارچگی سیاست های جنوب برای دفاع از سیاست هایی که تغییر منافع را امکان پذیر می سازد و حل مشکلات ناشی از جهانی شدن تنها در چارچوب نهادهای بین المللی تحقق می یابد.

الگوی درون گرای تعدیل شده

دیدگاه رئالیستی جایگاهی برای نقش سازمان های بین المللی در همکاری شمال-جنوب در نظر نمی گیرد، زیرا دولت ها را کنش گر اصلی در صحنه بین المللی تلقی می کند.

1. 'World economy seen at tipping point in bbc debate', imf Survey Online, 23 September 2011, at <http://www.imf.org/external/pubs/ft/survey/so/2011/POL092311A.htm>, accessed 25 September 2011

بنابراین، از نظر آن‌ها همکاری با سایر دولت‌ها در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی یک متغیر مستقل محسوب نمی‌شود، بلکه متغیر وابسته به مؤلفه قدرت است و دولت‌ها زمانی دست به همکاری و حتی تشکیل سازمان‌های بین‌المللی خواهند زد که این کار، قدرت آن‌ها را افزایش دهد. از نظر نئورئالیست‌ها نیز سازمان‌های بین‌المللی ابزار سیاست‌گذاری دولت‌ها تلقی می‌شوند (Nicholson, 2010: 3-7). رهیافت مارکسیسم نیز به نقش سازمان‌های بین‌المللی در همکاری کشورها با شک و تردید می‌نگرد و آن‌ها را متغیر وابسته به قدرت دولت‌ها تلقی می‌کند. در نتیجه، سازمان‌های بین‌المللی و منطقه-ای بر اساس دیدگاه‌های مذکور زمانی نقش کمکی در توسعه کشورها دارند که آن‌ها از درجه‌ای از قدرت برخوردار باشند تا از سازمان‌های بین‌المللی به عنوان نیروی کمکی در فرآیند توسعه بهره‌برداری کنند. تحت تأثیر این نظریه‌ها، برخی اقتصاددانان الگوی توسعه درون‌گرا اعم از تعدیل‌شده یا کامل را مطرح کرده‌اند. بنابراین، گروه سوم کشورهای هستند که سیاست درون‌گرا دارند و هدف سیاست تجاری آن‌ها بازدارندگی واردات است. این دسته از کشورها با هدف رفع نیازهای داخلی به تولید روی می‌آورند و به منظور حمایت از تولیدات داخلی، موانعی برای واردات ایجاد می‌کنند. این گروه، درون‌گرایی تعدیل‌شده می‌باشند و صادرات تک محصولی دارند. مسئله‌ای که نورسکی در اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی مطرح کرد، این بود که استراتژی مناسب برای کشورهای در حال توسعه نمی‌تواند، آنطور که دئیس رابرتسون در دهه ۱۹۴۰ عنوان کرد، سازوکار تجارت منبع رشد باشد؛ بلکه استراتژی تجارت کشورهای در حال توسعه باید براساس رشد هماهنگ باشد. امروزه در بحث توسعه اقتصادی این استراتژی‌ها به استراتژی توسعه صادرات و استراتژی جایگزینی واردات معروف شده‌اند. استراتژی «جایگزینی واردات» توسط «رائول پربیش» اقتصاددان آرژانتینی در نهاد اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین ارایه شد. پربیش و همکارانش در اکلا، باور داشتند که اگر کشوری راهبرد جایگزینی واردات را در پیش بگیرد، از سویی درجه وابستگی کمتری به خارج خواهد داشت و از سوی دیگر، با رشد صنعتی در داخل می‌تواند اشتغال ایجاد کند. استراتژی یادشده در دهه ۱۹۶۰ از سوی شمار قابل توجهی از کشورهایی که رهبران آن‌ها قصد داشتند خود را مستقل نشان دهند، مورد توجه قرار گرفت (Singe, 1975: 21-26). این استراتژی به سیاست‌مداران کشورها امکان می‌داد از درجه و غلظت درهم‌آمیزی با کشورهای دیگر، به ویژه کشورهای قدرتمند صنعتی آن روزها بکاهند. بر اساس این راهبرد، تأسیس کارخانه‌های تولید لوازم خانگی، اتومبیل‌سازی، لاستیک، شیشه و فولاد در این کشورها

در دستور کار قرار گرفت. انتخاب استراتژی‌های فوق در کشورهای در حال توسعه تحت تأثیر بینش‌هایی از تک محصولی نیز بوده است.

کمیجانی و صفوی (۱۳۸۵) به بررسی اثر توسعه صادرات بر رشد بهره‌وری کل عوامل تولید در زیر بخش‌های صنعتی چهار استان تهران، اصفهان، آذربایجان شرقی و خراسان پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که رشد صنایع غذایی، فلزات اساسی، صنایع شیمیایی در استان تهران، صنایع فلزات اساسی، شیمیایی و غذایی در استان اصفهان، صنایع فلزات اساسی، غذایی و متفرقه در استان آذربایجان شرقی از مجرای رشد بهره‌وری عوامل تولید بیشترین تأثیرپذیری را از توسعه صادرات و کاهش واردات دارند. ابریشمی و همکاران (۱۳۸۹) به بررسی اثر سیاست‌های آزاد تجاری در چارچوب سازمان تجارت جهانی بر رشد اقتصادی کشورهای اسلامی از روش پانل پویا برای دوره ده ساله پرداخته‌اند. در این تحقیق از متغیرهای مرسوم در مدل رشد، مانند سرمایه انسانی، سرمایه فیزیکی، جمعیت و متغیرهای کنترل، مانند حجم کل تجارت بین‌الملل استفاده شده است. نتایج این تحقیق بیانگر آثار مثبت محدود سیاست‌های آزاد تجاری بر رشد اقتصادی کشورهای اسلامی است.

اولاح و همکاران (۲۰۰۹) رشد منجر به صادرات را با استفاده از روش اقتصادسنجی سری‌های زمانی برای پاکستان در دوره ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۸ مورد بررسی قرار داده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که توسعه صادرات و کاهش واردات منجر به رشد اقتصادی می‌شود.

زانگ و بایم بریج (۲۰۱۱) رابطه بین صادرات، واردات و رشد اقتصادی برای کره جنوبی و ژاپن را از طریق مدل اتورگرسیون برداری مورد بررسی قرار داده‌اند. چندین نتیجه از این کار تجربی استخراج شده است. اولاً سه متغیر برای هر دو کشور هم‌انباشته بوده‌اند، یعنی آن‌که رابطه بلندمدت برقرار بوده است. ثانیاً شواهدی از رابطه علیت دو طرفه بین واردات و رشد اقتصادی برای هر دو کشور وجود دارد. ثالثاً ژاپن به نظر می‌رسد فرضیه صادرات منجر به رشد را تجربه کرده است، در حالی که رشد تولید ناخالص داخلی در کره جنوبی دارای اثر منفی بر رشد صادرات بوده است.

نظر به اینکه بسیاری از کشورهای در حال توسعه فقط یک منبع درآمد ارزی دارند، اقتصادهای تک‌محصولی در برابر اقتصاد جهانی آسیب‌پذیری بیشتری دارند. به طور کلی، دو استراتژی برای رهایی از این آسیب‌پذیری مطرح شده است. استراتژی اول همان است

که آموس تورسکی^۱ و بسیاری دیگر از اقتصاددانان پیشنهاد کرده‌اند، یعنی جایگزینی واردات و یا به عبارت دیگر تأکید بر تقاضای داخلی، به این ترتیب که دولت در نظر بگیرد که لزوم صادرات تک محصولی و متکی بودن به درآمد ارزی حاصل از آن به دلیل احتیاجات ارزی برای واردات است. پس دولت سعی خواهد کرد که میزان واردات را کاهش داده و به جای آن کالاهای مورد نیاز را در داخل تولید کند. به این ترتیب، از یک طرف نیازهای ارزی و اتکا به تک محصولی کم می‌شود و از طرف دیگر تشویق تولیدات داخلی که معمولاً از طریق کنترل ارزی، تعرفه و عوارض گمرکی، سهمیه‌بندی و سایر سیاست‌های محدودکننده واردات انجام می‌گیرد، موجب توسعه و رشد اقتصادی کشور می‌گردد. بر این اساس، شیوه دیگر برای از بین بردن یا کاهش آسیب‌پذیری این است که جدا از مسئله کاهش واردات، دولت در صدد افزایش تعداد و گوناگون کردن کالاهای صادراتی برآید. اقتصاددانانی مانند کیرن کراس، مینت، بالدوین و بلاسا معتقدند که کشورهای در حال توسعه تا آنجا که امکان دارد، باید درآمد صادراتی خود را افزایش داده و از محل آن اقدام به سرمایه‌گذاری و مصرف نمایند (Balassa, 1976: 5-15). بلاسا معتقد است، تقاضای کشورهای خارجی برای کالای تک‌محصولی کشورهای در حال توسعه، مسئله‌ای نگران‌کننده نیست؛ بلکه تک محصولی، نشان‌دهنده کارایی زیاد منابع و عوامل تولید در بخشی است که منابع به آن تخصیص داده شده است. مثلاً تولید قهوه در برزیل نشان‌دهنده تخصیص منابع به بخش تولید قهوه به صورت بهینه است و عدم تولید کالاهای دیگر توسط کشورها، دقیقاً نشان‌دهنده عدم کارایی و عدم تخصیص بهینه منابع در زمینه‌های دیگر می‌باشد. کشورهای با اقتصاد تک‌محصولی گاهی در صدد برآمده‌اند که در همکاری با همدیگر از آسیب‌پذیری‌های ناشی از تک‌محصولی بودن اقتصادشان بکاهند. از این رو، کشورهای تک محصولی، از جمله کشورهای صادرکننده نفت برای ایجاد هماهنگی به منظور جلوگیری از کاهش قیمت این محصول که درآمد ارزی آن‌ها وابسته به آن است، در دهه ۱۹۶۰ اقدام به تأسیس اوپک نمودند. در حالی که نهاد سازمان تجارت جهانی با زیربنای فکری اعتماد به بازار و اصول حاکم بر آن برای به حداکثر رساندن سود مشترک تحت شرایط رقابت آزاد به وجود آمده و مبتنی بر الگوی برون-گرای اقتصادی است، زیربنای فکری تأسیس اوپک عدم اطمینان به بازار و یا حداقل کسب سود از بازار غیررقابتی است و با استراتژی جایگزینی واردات، فضای دهه ۱۹۶۰ و الگوی درون‌گرای اقتصادی منطبق است. اعضای اوپک معتقدند، شرایط رقابتی منجر به

1. Amos Tversky

کاهش شدید یا از بین رفتن منابع آنها می‌شود. از آنجا که مهم‌ترین شرکای تجاری اوپک، همان اعضای موثر بر تصمیم‌های سازمان تجارت جهانی هستند، تعامل این دو نهاد امری اجتناب‌ناپذیر است. به نظر اعضای راهبر سازمان تجارت جهانی، اوپک راه حلی برای رفع ناتوانی سامانه تجارت چندجانبه در تجارت انرژی است، اما به جهت این‌که منطقه‌گرایی ریشه در فلسفه تبعیض دارد، کشورها به جای انجام توافقات منطقه‌ای باید در پی یافتن زمینه‌های مشترک باشند (Geboye, 2003:1-8).

این امر، از یک سو مشروط به تأمین خواست مصرف‌کنندگان از عرضه منظم و کافی نفت در قیمت‌هایی که آنها توانایی پرداخت و کسب سود دارند و از سویی دیگر اطمینان تولیدکنندگان از حق تسلط شان بر ذخایر طبیعی خود، امنیت دستیابی به بازارهای صادرات، عواید مطلوب و ضروری صادرات نفت، جهت تأمین و حمایت از توسعه اقتصادی‌شان است. بنابراین، محققان معتقدند دو نهاد مزبور، به جای رویه‌های پیشین می‌بایست شیوه‌هایی برای تعامل با یکدیگر بیابند و دنبال کنند. مثلاً یکی از راهکارهای ارائه شده این است که سازمان تجارت جهانی تسهیلاتی برای عضویت اعضای اوپک فراهم کند، متقابلاً اوپک نیز متعهد به عرضه نفت در سطوح قیمت از پیش تعیین شده بازار شود. اگر نوسانات غیرضروری در قیمت نفت ایجاد نشود و بازار نفت با ثبات و قابل پیش‌بینی باشد، به نفع مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان انرژی است. این امر زمانی به نفع تولیدکنندگان نفت و انرژی است که موفق به تغییر ساختار اقتصادی خود شوند و تنوعی در صادرات‌شان ایجاد نمایند تا از اقتصاد تک‌محصولی رهایی پیداکنند، زیرا کشورهای صادرکننده نفت که تنوع سبد صادراتی آنها محدود به صادرات کالاهای اولیه می‌باشد، لزوماً و به طور خودکار با عضویت در سازمان تجارت جهانی رشد نخواهند کرد، مگر اینکه شرایطی را جهت تغییر مزیت نسبی کشورشان از تولید و صادرات کالاهای اولیه به تولید و صادرات کالاهای پیچیده و دارای ارزش افزوده ایجاد کنند (Suri, 2011:11-15).

از شروع دور اروگوئه^۱ دستور جلسه مذاکرات تجاری با دربرداشتن بخش‌های مختلفی برای مذاکره از قبیل مالکیت معنوی، قواعد سرمایه‌گذاری و خدمات، گسترش پیدا کرده است. اکثریت کشورهای در حال توسعه باور دارند، تعهداتی که آنها از کشورهای توسعه‌یافته در طول فعالیت‌های سابق به دست آورده‌اند، به ویژه آن‌هایی که به یارانه، کمک‌های مالی به کشاورزان و تعرفه‌های گمرکی مربوط می‌شود، هرگز به سرانجام نرسیده

1. From the Uruguay round on

است. علاوه بر این، برخی از کشورهای در حال توسعه احساس می‌کنند که آنها توافقات پیچیده‌ای امضا کرده اند، بدون اینکه محتوای توافق‌نامه‌ها را کاملاً درک کرده باشند. نفوذ کشورهای توسعه‌یافته در اقتصادهای جنوب به آن‌ها امکان داده است که مانع همگرایی کشورهای در حال توسعه علیه شمال شوند. برخی از کشورهای توسعه‌یافته از طریق تاکتیک مذاکره با کشورهای در حال توسعه به صورت جداگانه یا به صورت گروهی امتیازاتی به این کشورها داده‌اند تا آن‌ها را با خود همراه سازند. این رویه‌ها تا حدودی در مذاکرات اخیر ناکارآمد شده است؛ زیرا کشورهای در حال توسعه توانسته‌اند، بلوک‌های مذاکره قوی‌تر از قبیل گروه ۷۷ را شکل دهند. اگرچه همه کشورهای در حال توسعه هدف مشترکی ندارند، اما تعبیرشان از قدرت و عدم اراده‌شان برای پیش بردن طرح‌های آزادسازی که از سوی اروپا، آمریکا و ژاپن پیشنهاد شده، تا حدودی منجر به متوقف شدن مذاکرات شمال- جنوب شده است (Alden and Others, 2010: 5-11). کلینسکی^۱ باور دارد که استخراج نسبت منابع در جنوب بیشتر از شمال است. وی تصدیق می‌کند که دسترسی زیاد به منابع جنوب منجر به بهره‌برداری بی‌رویه و آلودگی گسترده زیست-محیطی شده است (Taylor and Smith, 2007: 1-8). کاپلاند و تایلور در سال ۱۹۹۴ با مطالعه ترکیب تجارت بین شمال و جنوب تأیید می‌کنند که تأثیرات طولانی تجارت بر رشد و آلودگی زیست‌محیطی نامشخص است و دلیل اتلاف منابع و آلودگی با توجه به نظرات مذکور این است که کشورهای در حال توسعه از امکانات مالی و تکنولوژیکی کشورهای توسعه‌یافته برخوردار نیستند، در نتیجه نوع سیاست‌هایی که برای مصرف انرژی اتخاذ کرده‌اند نیز تا حدی متفاوت است. این گروه از کشورها با کارآیی پایین‌تری از منابع انرژی بهره می‌گیرند، در نتیجه، مصرف انرژی در این کشورها نیز همراه با روند رشد و توسعه اقتصادی افزایش بیشتری می‌یابد (Copeland and Taylor 1994). سیاست جایگزینی واردات نیز اگرچه به‌عنوان یک استراتژی توسعه صنعتی موفق بوده و کشورهای در حال توسعه درصد قابل قبولی از تولید ملی خود را همسان با کشورهای پیشرفته به تولیدات صنعتی اختصاص داده‌اند، اما این موفقیت به معنای توسعه اقتصادی این کشورها محسوب نمی‌شود؛ زیرا بسیاری از کشورهای مجری این سیاست نتوانستند نشانه‌هایی از رشد اقتصادی را به نمایش بگذارند؛ چرا که رقابت‌پذیری محصولات حمایتی اثرات ناخوشایندی بر اقتصاد این کشورها گذاشته است (Simon and Others, 2010: 1-4).

1. Chichilnisky

منابع داده‌ها مربوط به الگوی درون‌گرای تعدیل‌شده و نقش سازمان اوپک، سازمان تجارت جهانی و دیگر نهادها در خط‌مشی‌ها و تسهیل همکاری کشورهای شمال-جنوب از اعتبار زیادی برخوردار است، ارتباط آن نیز با فرضیه‌های تحقیق و قابلیت اطلاعات مذکور برای پاسخ‌گویی به سوال تحقیق در حد زیاد ارزیابی می‌شود؛ زیرا مطالعات نشان می‌دهد که کشورهای جنوب برای رفع وابستگی به واردات و رفع وابستگی به تک‌محصولی نیاز به تنوع تولیدات دارند که لازمه آن توجه به دو استراتژی جایگزینی واردات و توسعه صادرات به طور همزمان است.

الگوی درون‌گرای کامل

گروه چهارم نیز کشورهایی با سیاست درون‌گرا را شامل می‌شود. اما فرق گروه چهارم با گروه سوم در این است که گروه چهارم کاملاً درون‌گرا است اما گروه سوم درون‌گرای تعدیل‌شده هستند. صادرات گروه سوم تک‌محصولی و گروه چهارم مواد اولیه و خام می‌باشد. از نظر برخی اقتصاددانان جنوب، آنچه مشکل تولیدکنندگان مواد اولیه است، این است که براساس نظریه مزیت نسبی کشورهای در حال توسعه باید کالاهای اولیه، از قبیل مواد خام، سوخت یا محصولات کشاورزی تولید کنند که در آن تخصص دارند، اما انجام این فعالیت در عمل از تولید محصولات با ارزش افزوده بالا جلوگیری می‌کند (Feeder, 1982:5973). کشورهای در حال توسعه جنوب با شباهت‌های زیادی که در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی دارند، به یک میزان از قابلیت جذب سرمایه خارجی برخوردار نیستند. همین مسئله باعث شده است که سهم کشورهای مذکور از سرمایه خارجی برای دستیابی به توسعه، نابرابر باشد (Greenaway and Hyun, 1988:419-420). Nam, 1988:419-420 اقتصاددانان توسعه نیز اعتقاد چندانی به سازوکار بازار نداشتند و معتقد بودند که شکست سازوکار بازار در کشورهای کمتر توسعه یافته به دلایل عدم تحرک منابع، تقسیم‌ناپذیری منابع و عدم وجود اطلاعات کافی به مراتب از کشورهای پیشرفته بیشتر است و به علاوه، به دلیل وجود مسئله بازده صعودی، عوارض خارجی و وجود کالاهای عمومی، سازوکار بازار نمی‌تواند تخصیص منابع را به نحو مطلوب انجام دهد، لذا دخالت دولت از طریق برنامه‌ریزی توسعه کلان اقتصادی در این کشورها از اهمیت بیشتری برخوردار است. این اقتصاددانان، آزادی کامل تجارت خارجی را نیز به نفع کشورهای در حال توسعه نمی‌دانستند و پاره‌ای محدودیت‌های دولتی را در مورد تجارت و پرداخت‌های خارجی ضروری می‌دانستند. بنابراین، حمایت از صنایع نوزاد و یا استراتژی جایگزینی واردات را به عنوان راه حلی در مقابل سیاست تشویق صادرات (که

بر اساس تقسیم کار بین‌المللی و تجارت آزاد استوار است) پیشنهاد می‌کردند. این اقتصاددانان همچنین توزیع مجدد درآمدها را به منظور محو فقر و بهبود توزیع درآمد ضروری می‌دانستند. این سیاست‌های پیشنهادی در عمل با موفقیت همراه نگردید و اگر چه در مرحله اولیه در گسترش صنعتی شدن در کشورهای مختلف به‌ویژه در آمریکای لاتین مفید بود، ولی از دهه ۱۹۶۰ به بعد این سیاست با هزینه بیشتر به شکل تورم فزاینده‌تر و کسری بیشتر تراز پرداخت‌ها همراه شد (Muhammad, 2000: 79-88). موفقیت اقتصادی به اصطلاح چهار ببر آسیایی (کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ و سنگاپور) موجب شد اقتصاد نوکلاسیک مجدداً اهمیت پیدا کند و انتقادات علیه سیاست‌های اقتصاددانان توسعه رو به فزونی نهد.

اقتصاددانان نوکلاسیک، ریشه اصلی شکست نظریه‌های اقتصاددانان توسعه را نادیده گرفتن سازوکار تخصیص منابع و نظام قیمتی دانستند. به نظر این گروه از اقتصاددانان، دخالت بیش از حد دولت در نظام اقتصاد بازار موجب تضعیف انگیزه‌های فردی، افزایش بروکراسی، کاهش کارآیی و نهایتاً تخصیص غیربهبینه منابع در کشورهای در حال توسعه می‌شود. انتقاد اقتصاددانان نوکلاسیک در مورد تخصیص غیربهبینه منابع، اساسی و قابل تأمل است. در واقع اقتصاددانان توسعه با توجه به کارکرد نامناسب بازار در برخی شرایط به جای اینکه روش‌هایی برای عملکرد بهتر بازار ارائه دهند، به این نتیجه رسیدند که بازار را به وسیله برنامه‌ریزی جایگزین کنند، بدون توجه به اینکه دخالت دولت نیز ممکن است اثرات بدتری از اثرات بازار به جا گذارد (Little, 1982: 7-11).

رائول پربیش نیز معتقد است که نرخ مبادله معمولاً به ضرر کشورهای در حال توسعه مرتباً در حال تغییر است (Perbush, 1962: 8-12). جاگیش باگواتی مسئله نرخ مبادله را به صورت نظریه رشد مضر مطرح کرده است. به‌طور خلاصه، وی معتقد است اگر سه شرط ذیل موجود باشد، معمولاً رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه باعث تغییر نرخ مبادله به ضرر این کشورها می‌شود. این سه شرط عبارتند از: ۱- بدون کشش یا کم کشش بودن عرضه کالا یا کالاهای صادراتی ۲- بدون کشش یا کم کشش بودن تقاضا برای کالاهای صادراتی مزبور ۳- کشور صادر کننده سهم عمده‌ای در بازار بین‌المللی داشته باشد. با وجود سه شرط فوق، اگر در کشورهای در حال توسعه رشد اقتصادی ایجاد و در نتیجه، این رشد موجب افزایش صادرات در هر یک از این دسته کشورها شود، قیمت کالاهای مزبور به نحو سرسام‌آوری کاهش یافته، به‌طوری که در آمد ارزی آن‌ها بعد از رشد اقتصادی، کمتر از قبل از رشد اقتصادی می‌گردد. بنابراین، مبادله در طول چند دهه اخیر به ضرر کشورهای در حال توسعه بوده است. دلیل عمده آن، این است که

کالاهای صادراتی کشورهای در حال توسعه غالباً مواد خام و محصولات کشاورزی است که عموماً از نظر تقاضا کم‌کشش می‌باشند. اما محصولات صادراتی کشورهای صنعتی غالباً محصولات ساخته شده است که از کشش عرضه و تقاضای بالا برخوردارند. مسئله دیگر به نوسانات قیمت محصولات کشاورزی و مواد خام کشورهای در حال توسعه بر می‌گردد، درحالی‌که محصولات ساخته شده کشورهای صنعتی نوسانات کمتری دارند. نوسانات قیمت، موجب نوسانات درآمد کشورهای در حال توسعه می‌شود و کشش متفاوت تقاضا نیز، موجب کاهش نسبی درآمد ارزی نسبت به هزینه‌های ارزی می‌شود. در نتیجه، موجب کسری تراز پرداخت‌ها و افزایش بدهی این دسته کشورها می‌گردد (Gagish, 1982:3-7).

بنابراین، دو نتیجه از این بحث گرفته می‌شود:

۱- رهائی یا کاهش وابستگی وارداتی، احتیاج به افزایش تولیداتی دارد که جایگزین واردات شوند و این به معنای آن است که سیاست توسعه اقتصادی کشور باید بر اساس جایگزینی واردات باشد.

۲- کاهش یا رهائی از وابستگی به درآمد تک محصولی نیاز به متنوع کردن صادرات کشور دارد و این نیز به معنای سیاست توسعه اقتصادی بر اساس توسعه بخش صادرات^۱ است. اجرای این سیاست تقریباً تا حدودی به خودکفایی در کالاهای راهبردی کمک می‌کند.

مک‌بین معتقد است کشش قیمتی کم، توأم با بدون کنترل بودن عرضه یا تقاضا یا هر دو، موجب بروز بی‌ثباتی در قیمت و میزان صادرات می‌گردد (Soutar, 1977:279-297). تحقیق دیگر توسط گوبیند لانکانی نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه صادرکننده مواد معدنی و خام نسبت به کشورهای در حال توسعه‌ای که صادرکننده مواد غیر معدنی و خام بوده‌اند، بی‌ثباتی بیشتری در درآمد ارزی خود داشته‌اند. وی نتیجه می‌گیرد کشورهای صادرکننده مواد معدنی و خام در تنوع صادرات کمتر موفق بوده‌اند (Gobind, 1979:167-200).

بعد از جنگ جهانی تحقیقاتی انجام و نشان داده شده که در کشورهای در حال توسعه که مواد خام و کشاورزی صادر می‌کنند، درآمد ارزی حاصل از این محصولات معمولاً ثبات ندارد. این بی‌ثباتی هزینه‌های زیادی ایجاد می‌کند. از سوی دیگر، این مطالعات نشان می‌دهد ثبات درآمدهای حاصل از محصولات صنعتی به مراتب بیشتر

است. از این رو، تعدادی از اقتصاددانان از جمله مایکلی، کویاک، میسل، مک‌بین و سوتار مسئله عدم ثبات درآمدهای ارزی کشورهای صادرکننده مواد خام و کشاورزی را مطرح کرده‌اند. کشورهای صادرکننده مواد خام بازار مالی سازمان یافته‌ای ندارند. در این کشورها دارایی واقعی (فیزیکی) بخش اصلی ثروت مردم را تشکیل می‌دهد. نرخ بهره در اکثر کشورهای صادرکننده مواد خام برای مدت طولانی ثابت بوده و نوسانات آن بسیار جزئی می‌باشد. این کشورهای در حال توسعه، بخشی از درآمدهای خود را صرف حمایت و پرداخت یارانه به کالاهای صادراتی می‌کنند. این اقدام موجب غیر واقعی شدن قیمت‌های نسبی رابطه مبادله و از بین رفتن رقابت واقعی بین کالاهای صادراتی شده است. لذا در روند جهانی شدن، میدان رقابت از سطح منطقه به سطح جهان گسترش می‌یابد و در این روند کشورهایی موفق تر هستند که قدرت رقابت بالاتری در بعد تجارت بین‌الملل، صادرات و واردات داشته باشند (آذربایجانی، ۱۳۸: ۹-۳). عمده‌ترین محصولات صادراتی کشورهای در حال توسعه، کالاهای کشاورزی می‌باشد و به استثنای چند کشور که صادرکننده مواد خام هستند، درآمدهای صادراتی سایر کشورها از طریق فروش کالاهای کشاورزی به دست می‌آید. مقوله کالاهای کشاورزی یکی از مباحث اصلی بین کشورهای پیشرفته دنیا و کشورهای در حال توسعه در سازمان تجارت جهانی است. کشورهای اروپایی موانعی را در برابر واردات این کالاها به کشورهای خود وضع کرده‌اند. قیمت کالاهای کشاورزی نسبت به محصولات صنعتی بسیار پایین است. دلیل عمده این امر عدم هماهنگی و یکپارچگی در میان کشورهای صادرکننده این کالاها است که به ضعف درآمدهای صادراتی آنها منتهی می‌شود. بنابراین، تشکیل بلوک‌های اقتصادی در زمینه کالاهای کشاورزی موجب افزایش قدرت چانه‌زنی کشورهای صادرکننده این محصولات- که غالباً کشورهای در حال توسعه هستند- خواهد شد (متوسلی، ۱۳۷۸: ۸-۳).

سازمان کنفرانس اسلامی به‌عنوان یکی از بلوک‌های سیاسی جهان، مرجع سیاست-گذاری کلی در بین کشورهای اسلامی است. در چند دهه گذشته این سازمان نقش فعالی را در بین کشورهای اسلامی بر عهده گرفته و سعی در ایجاد یک بلوک اقتصادی در چارچوب بازار مشترک اسلامی در بین کشورهای عضو داشته است (Cindoruk, 1992: 2). بنابراین، ایجاد بلوک‌های اقتصادی می‌تواند با ایجاد یکپارچگی در میان کشورهای صادرکننده مواد خام و کشاورزی، مانع نوسانات قیمت این محصولات شود. از این طریق در همکاری سیاسی و اقتصادی شمال- جنوب نیز، انسجام بیشتری حاصل می‌شود. در مجموع، بر اساس الگوی درون‌گرایی کامل، کشورهایی که مواد خام صادر می‌کنند و سیاست درون‌گرایی کامل دارند، چون صادرات آن‌ها فقط محصولات و منابع طبیعی

است و ارزش افزوده‌ای ندارد و از طرف دیگر، واردات آن‌ها محصولات با ارزش افزوده بسیار بالایی است، از این رو، تأثیر منفی واردات و صادرات بر اقتصاد آن‌ها سنگینی می‌کند. منابع داده‌ها مربوط به الگوی درون‌گرای کامل و نقش سازمان کنفرانس اسلامی و سایر بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای در دادن خط‌مشی‌ها و همکاری کشورهای جنوب از اعتبار متوسط برخوردار است. ارتباط آن نیز با فرضیه‌های تحقیق و قابلیت اطلاعات مذکور برای پاسخ‌گویی به سوال تحقیق در حد متوسط ارزیابی می‌شود، زیرا کشورهای صادرکننده مواد خام از جمله کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی هنوز نتوانسته‌اند بازار مشترک کارآمدی برای افزایش قیمت محصولات صادراتی خود ایجاد کنند.

در مجموع، در بخش‌های مختلف این مقاله تلاش شد بر اساس الگوهای چهارگانه توسعه و نقش برخی سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای در پیش برد منافع شمال-جنوب - در الگوهای مذکور - به عنوان شاهد، قضاوتی عینی در مورد نقش برخی سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای در روابط اقتصادی شمال - جنوب صورت گیرد. مجموعه یافته‌های بخش‌های این مقاله با اعمال ارزش محاسباتی نتایج تفسیرها در جدول ذیل خلاصه شده است:

نام نظریه	اعتبار	ارتباط	فرضیه ۱ سازمانها منافع شمال-جنوب را تأمین می کند.	فرضیه ۲ سازمانها منافع شمال را تأمین می کند.	فرضیه ۳ سازمانها نیروی کمکی توسعه جنوب در صورت توان رقابت پذیری آنها، هستند.
الگوی درون‌گرا	متوسط	متوسط	خیلی ناسازگار	خیلی سازگار	ناسازگار
الگوی درون‌گرای تعدیل شده	زیاد	زیاد	ناسازگار	سازگار	ناسازگار
الگوی برون‌گرا	متوسط	متوسط	خیلی سازگار	خیلی ناسازگار	سازگار
الگوی برون‌گرای تعدیل شده	زیاد	زیاد	سازگار	سازگار	خیلی سازگار
نرخ ناسازگاری			-۶	-۴	-۳/۵

نتیجه‌گیری

با تفسیر اطلاعات ماتریس در این مقاله مشخص می‌شود که اولاً مجموع نرخ‌های ناسازگار با هریک از فرضیه‌های مورد نظر مقاله، نشانگر درجه ابطال هر یک از فرضیه‌ها است و بنابراین، سازمان‌های بین‌المللی در همکاری شمال - جنوب در حوزه اقتصادی -

سیاسی، در صورت وجود توان رقابتی جنوب، خواهند توانست منافع جنوب را به عنوان نیروی کمکی توسعه بخشند؛ زیرا نرخ ناسازگاری مربوط به این فرضیه (فرضیه سوم) کمتر از دو فرضیه رقیب است. اما به دلیل اینکه چنین شرایطی هنوز تحقق نیافته، منافع شمال را بیشتر تأمین می‌کنند؛ زیرا نرخ ناسازگاری مربوط به فرضیه دوم کمتر از فرضیه اول است.

ثانیاً نرخ ناسازگاری مربوط به فرضیه اول بیشتر از فرضیه‌های رقیب است و این نشان می‌دهد در شرایط فعلی سازمان‌های بین‌المللی منافع شمال- جنوب را به صورت متوازن برآورده نمی‌سازند. بنابراین، تأمین منافع کشورهای در حال توسعه از طریق سازمان‌های بین‌المللی تنها در صورت رسیدن به شرایط مطلوب داخلی- یعنی تنوع صادرات و رقابت‌پذیری- حاصل می‌شود. از این رو، توجه به منافع و دغدغه‌های جنوب به دلیل ضعف داخلی کشورهای جنوب در شرایط فعلی، در ذیل اولویت‌های اکثر سازمان‌های بین‌المللی از جمله نهادهای تجاری و مالی قرار داشته است.

در تقسیمات شمال- جنوب از تجارت تا تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و مداخله بشردوستانه^۱ یا تغییرات آب و هوایی^۲ تفاوت‌های شمال- جنوب طبقه‌بندی ثابتی ندارد و از نقطه تلاقی تاریخی اشکال متفاوت نابرابری که از الگوهای متفاوت تغییر نامتقارن جریان یافته، نشأت گرفته است. جهان جنوب توسط دولت‌های عضو خود و از طریق تجارب تاریخی، ائتلاف‌سازی و مشارکت در شبکه‌های دیپلماتیک به هم پیوند یافته است. این پیوندها پاسخی به وضعیت بین‌المللی این کشورهاست. در دو دهه گذشته تغییرات چشمگیری در وضعیت اقتصادی و سیاسی کشورهای کمتر توسعه‌یافته رخ داده است که نه تنها سطوح درآمد، صنعتی شدن و ظرفیت نظامی‌شان را به طور گسترده‌ای افزایش داده، بلکه ظرفیتی به دست آورده‌اند که می‌توانند روند توسعه خودشان را شکل دهند. حتی نامگذاری کشورهای کمتر توسعه یافته طی دوره‌های مختلف تغییر یافته و از استقلال یافته به عقب‌مانده، جهان سوم، جنوب و پس از آن به گروه ۷۷ تغییر نام داده است. این تغییرات نمایانگر وضعیت نسبی مشابه و متحول کشورهای جنوب است. اهمیت جنوب یا گروه ۷۷ برای سیاست خارجی آمریکا به طور خاص و شمال به طور عام، نه تنها ریشه در دارائی‌های استراتژیک اعضای مشخصی از گروه ۷۷ دارد، بلکه همچنین به خاطر آن است که گاهی اوقات این گروه به صورت ائتلافی متحد عمل می-

1. to humanitarian intervention
 2. to climate change
 3. Less developed countries

کند. در گفت‌وگوی شمال - جنوب، همکاری برای شمال بایستی به معنای فهم جنوب، پیشینه‌های تاریخی، اجتماعی و محیطی آن، حیات فنی و صنعتی و نگرش‌های رایج جنوب باشد.

در چارچوب همکاری‌های مشترک، تعاملات جنوب و شمال سبب تقویت انتقال اطلاعات جدید، مهارت‌های جدید، روش‌های جدید برای توسعه از شمال به جنوب می‌شود. به‌طور کلی، سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی به رشد و توسعه کشورها کمک کرده‌اند. گسترش همکاری‌های اقتصادی تحت تأثیر روابط سیاسی دولت‌ها نیز هست. بنابراین، گسترش روابط سیاسی به گسترش بازارها و افزایش توان ایجاد مزیت رقابتی در صادرات غیر از مواد اولیه را برای اقتصادهای تک‌محصولی تقویت کرده‌است. اما بازارهای بین‌المللی نمی‌توانند محرک اصلی توسعه کشورهای جنوب باشند، بلکه توسعه جنوب نیازمند محرک‌های درونی است. تقویت محرک‌های درونی نیز مستلزم اصلاحات اقتصادی در این کشورهاست. بازارهای بین‌المللی و نهادها و سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی و تجاری می‌توانند در توسعه جنوب نقش تقویت‌کننده و تسهیل‌کننده داشته باشند؛ اما آنها نمی‌توانند به مثابه محرک‌های اصلی توسعه جنوب ایفای نقش کنند. در صورتی که کشورهای جنوب به تنوع صادرات و توان رقابت‌پذیری بین‌المللی دست یابند، سازمان‌های بین‌المللی نیروی کمکی مناسبی برای توسعه جنوب خواهند بود. بنابراین، با توجه به نتایج این تحقیق، الگوی اقتصادی مطلوب‌تر برای جنوب - در شرایط کنونی جهان - الگوی برون‌گرای تعدیل شده است. از سوی دیگر، با توجه به ساختار قدرت محور نظام بین‌المللی که در آن، نهادهای بین‌المللی تحت نفوذ دولت‌ها هستند، سازمان‌های بین‌المللی تنها می‌توانند یک نقش تسهیل‌کننده در توسعه کشورها ایفاء کنند و میزان توان داخلی کشورهای جنوب نقشی حیاتی در بهره‌وری آن‌ها از ظرفیت‌های سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی بین‌المللی دارد.

منابع فارسی

مقالات:

- آذربایجان، کریم (۱۳۸۱)، «جهانی شدن، هم‌جمعی اقتصادی منطقه‌ای و تأثیر آن بر رشد کشورهای حوزه دریای خزر و جمهوری قفقاز»، فصلنامه تحقیقات اقتصادی، شماره ۶۱



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره دوم، شماره سوم،
پاییز ۱۳۹۲

- حبیبی باغی، محسن (۱۳۹۰)، «عضویت در سازمان تجارت جهانی و اقتصادهای وابسته به نفت خام»، فصلنامه مربوط به اقتصاد انرژی، سال هشتم، شماره ۲۸، صص ۸۷-۹۹.
- شیرخانی، محمد علی (۱۳۸۱)، «یکپارچه شدن جهانی و توسعه اقتصادی-اجتماعی کشورهای در حال توسعه»، مجله سیاست دانشگاه تهران، شماره ۵۷، صص ۵۱-۳۲.
- متوسلی، محمود (۱۳۷۸)، «بررسی رابطه رشد صادرات و رشد اقتصادی بر اساس آزمون علی گرینجر»، مجله برنامه و بودجه، شماره ۴۶ و ۴۷، صص ۲۴-۱۲.

منابع لاتین

کتاب‌ها:

- Alden, Chris, Morphet, Sally and Vieira, Marco Antonio, (2010) "The south in world politics" Basingstoke, United Kingdom : Palgrave Macmillan
- Balassa, Bella, (1976) "The structure of protection in development countries ", Ibid.
- Cairncross, A.K. (1976) "Contribution of trade to development", In Gerald M. Meier, Leading issues in economic development.
- Little, I.M.D. (1982) Economic development: Theory politics and international Relations, Basic Books, New York.
- Muhammad, S.A. and Sampath, R.K. (2000). "Exports and Economic" Social and Economic Studies. Vol22.
- Nichols, M. (2010) "International Relations", Great Britain: Palgrave.
- Perbisch, Raul (1968) "Towards a global strategy for development, N.Y.
- Singe, Hans (1975) The strategy of international development, London
- Soderbom, M, and Teal, F. (2003) "Trade and Human Capital as determinant of Growth", London: Taylor & Francis, Development in practice
- Suri, T., Boozer, M.A., Ranis, G. and Stewart, F. (2011), "Pathsto Success: The Relationship between Human Development and Economic Growth", World Development, 39(4) Statement by
- Taylor, Ian & Smith, Karen, (2007). "United Nations Conference on Trade and Development" (UNCTAD), London: Routledge
- Tilly, Charles. (1998) "Durable inequality", Lon: University of California Press
- World Bank, (2011) Global Development Horizons Multipolarity: The New Global Economy, Washington, DC.



سازمان‌های بین-
المللی و الگوهای
همکاری اقتصادی
سیاسی شمال-
جنوب

مقالات:

- Abrishami, H., Mehrara, M. and Irannejad, M.R. (2010), "Effects of Liberalization Policies on Economic Growth in Islamic Countries", Journal of Economic Research, 91
- Berger, Mark T,(2004) "'After the Third World? History, destiny and the fate of Third Worldism", London: Third World Quarterly, 25
- Cindoruk, S. (1992), "Economic Cooperation among OIC Countries and the Islamic Common Market", **Journal of Economic Cooperation among Islamic Countries**, Vol. 13,
- Costantini, V. and Martini, C. (2006), "A Modified Environmental Kuznets Curve for Sustainable Development Assessment Using Panel Data", Nota di Lavoro, Countries: some empirical evidence", Journal of Development Development Economics, vol. 12.
- Christina R. Sevilla (2011), "A Political Economy Model of GATT/WTO Trade Complaints", working paper
- Cernat Lucian & Laird Sam & UNCTAD Alessandro Turrini & Geneva (2012), "How Important are Market Access Issues for Developing Countries?", working paper.
- DiwanDivan, Ishac and Walton, Michael (1997)" How International Exchange, Technology, and Institutions Affect Workers",An Introduction World Bank Economic Review77,
- Eskelinen, Teppo (2011) "Global basic structure and institutions: The WTO as a practical example", **Journal of Global Ethics**.
- Feeder, G. (1982) "On Exports and Economic Growth", American Economic Review.
- Geboye, Desta, M. (2003), "The Organization of Petroleum Exporting Countries, the World Trade Organization, and Regional Trade Agreements",**Journal of World Trade**, 37 Gupta, Gobind, Nankani (1979) "Development problems of mineral Exporting countries"world Bank Staff paper No.
- Greenaway, David and Hyun Nam Chong,(1988). Industrialization and Macroeconomic Performance in Developing Countries under Alternative Trade Strategies, KYKLOS, vol 41,
- Guido Mantega,(2011), Minister of Finance of Brazil', Development Committee, DC/S/2011-0061,
- Hollis,B(1980)" Interaction between industrialization and export" ,**American Economic Review**.vol.4,56.
- Iweala, N Okonjo ,(2011) 'Promoting sustained growth in the Caribbean: challenges and opportunities',and Demas, William Memorial Lecture, Caribbean Development Bank, Port of Spain, Trinidad, at <http://go.worldbank.org/PD8PWJJKF0>, accessed 8 June 2011Iweala, N Okonjo 'Restoring Europe's luster', address at the eds19 Meeting, Cyprus, 27-29
- Jagodish,Bhag(1982)" Immiserizing groth: A geometrical note," International Trade.



- Komijani, A. and Safavi, B. (2006), "Effects of Exports on Total Factor Productivity Growth in Manufacturing: The Provinces of Tehran, Isfahan, Khorasan, and East Azarbaijan", Nameh Mofid, 54, pp 9-25.
- Ruchi, (2011) "What Causes Trade-led Growth in India? The Journal of Applied Economic Research 5: Publications Los Angeles/London/Newelhi/Singapore/Washington DC 3
- Soutar, G.N. (1977) Export instability and concentration in the less development countries" Journal of development countries ,vol,4.
- Ullah, S., Zaman, B., Farooq, M. and Javid, A. (2009), "Cointegration and Causality between Exports and Economic Growth in Pakistan", European Journal of Social Sciences, 10(2), pp.25-36
- William V.Roth (1978) "The challenge of North-South relations "The Washington Quarterly.vol.4,23.
- Zang, W. and Baimbridge, M. (2011), "Exports, Imports and Economic Growth in South Korea and Japan: a Tale of Two Economies", Applied Economics, 39, pp.1-42



سازمان‌های بین-
المللی و الگوهای
همکاری اقتصادی
سیاسی شمال-
جنوب

